

دکتر احمد تقیبزاده\*

## تأثیر دانش و نگرش سیاسی بر رفتار سیاسی: مورد ایران\*\*

چکیده:

رابطه دانش و رفتار سیاسی به دو گونه قابل طرح است. یکی از بعد سطح فرهنگ سیاسی و دانش اولیه فرد از مفاهیم اساسی زندگی سیاسی و دیگری از بعد تأثیری که نوع نگرش سیاسی و برداشت‌های متفاوت از مفاهیم سیاسی بر رفتار فرد می‌گذارد. این مقاله بر هر دو بعد نظر دارد و می‌خواهد بداند میزان دانش افراد از مفاهیم سیاسی تا چه حد بوده و آیا رفتار عقلایی افراد را به دنبال می‌آورد یا نه و آیا رویکرد آنها به مفاهیم سیاسی به چه نوع رفتار سیاسی منجر می‌شود. نتیجه حاصله این است که هنوز میزان آگاهی افراد به حد مطلوب نرسیده است. در ضمن آن دسته از افراد که سیاست را مترادف قدرت می‌دانند به نوعی تمکین و اطاعت از قدرت حاکم روی می‌آورند و کسانی که سیاست را از نوع مدیریت می‌دانند

\* استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

«موانع بین‌المللی رشد همگرایی در اروپای باختری»، سال ۶۹، شماره ۵ - «یک کتاب یک بینش»، سال ۷۰، شماره ۲۶ - «تحولات نظام حزبی در انگلستان»، سال ۷۱، شماره ۲۸ - «نظریه دیپلماتیک - استراتژیک در روابط بین‌الملل»، سال ۷۲، شماره ۳۰ - «بازاندیشی ایدئالیسم در روابط بین‌الملل»، سال ۷۴، شماره ۳۴ - «بررسی تأثیر تحولات اقتصادی، اجتماعی بر زندگی حزبی در جوامع پیشرفته صنعتی»، سال ۷۸، شماره ۴۳ - «شیعه و منازعات سیاسی خاورمیانه»، سال ۷۹، شماره ۴۷.

\*\* این مقاله چکیده پژوهشی است که با حمایت مالی معاونت محترم پژوهشی دانشگاه تهران صورت گرفته

است.

آمادگی بیشتری برای عصیان علیه قدرت حاکم دارند.

واژگان کلیدی:

دانش سیاسی، رفتار سیاسی، نگرش سیاسی، عقلانیت سیاسی، اطاعت، عصیان.

### مقدمه

رویکرد رفتارگرایی در سیاست‌شناسی از دهه ۱۹۳۰ مورد توجه قرار گرفت و دستاوردهای نسبتاً مفیدی نیز بر جای گذاشت، هرچند کمبودهای ایپستمولوژیک این رویکرد قابل انکار نمی‌باشد. یکی از نقیصه‌های این رویکرد بیگانگی آن با شناخت جوهری و نگاه کل‌گرایانه به موضوعات است. از منظر رفتارگرایی، سیاست به مجموعه‌ای از رفتارها و کنش‌های متقابل فرو کاسته می‌شود که از علل و عوامل متعددی اثر می‌پذیرد. یکی از این عوامل، نظام و رمزگان‌های فرهنگی، ویژگی‌های فرهنگ عمومی و سیاسی است. فرهنگ سیاسی نیز خود از دو جزء سخت و سهل، یا پایدار و غیرپایدار تشکیل می‌شود که قسمت پایدار آن ریشه در فرهنگ عمومی، تاریخ، مذهب و نظامی دارد که ذهنیت جمعی را سامان و ساخت می‌بخشد. اما قسمت غیرپایدار و تحول‌پذیر آن در مجموع تحت تأثیر آموزش، افکار عمومی و حتی روانشناسی جمعی است. از آن زمان که مشخص شد آموزش سیاسی می‌تواند تأثیر به‌سزایی در رفتار و کنش سیاسی داشته باشد، این موضوع نه تنها مورد توجه کارگزاران توسعه سیاسی و سیاستمدارانی قرار گرفت که به اهمیت داده‌های ذهنی آگاهند، بلکه موضوع پژوهش‌های جامعه‌شناسان سیاسی نیز قرار گرفت. این جامعه‌شناسان می‌خواهند بدانند بین سطح آموزش و نوع نگرش سیاسی مردم یک جامعه با رفتار سیاسی آنها چه رابطه‌ای برقرار است و قسمت نرم‌فراری فرهنگ سیاسی چگونه بر رفتار سیاسی مردم اثر می‌گذارد. ما نیز در این پژوهش کوتاه در یک قسمت به مباحث نظری رابطه دانش و رفتار سیاسی می‌پردازیم و در قسمت دیگر به کاربرت این نظریه در جامعه امروز ایران.

### قسمت اول: دانش و کنش سیاسی

#### ۱- رابطه دانش و قدرت سیاسی

رابطه دانش و قدرت که با اندکی مسامحه همان جمله قصار و قدیمی ایرانی یعنی «دانستن

توانستن است» را به یاد می‌آورد، در بعد سیاسی موضوع بسیار تازه‌ای است که در عرصه اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی تجلی درخشانی یافته است. اما در عرصه عمل این رابطه از گذشته‌های دور و زمانی که پادشاهان و جادوگران شفابخش به بهانه دست داشتن به گنجینه‌های اسرارآمیز دانش و علوم پیچیده هستی پایه‌های اقتدار خود را تحکیم می‌بخشیدند برقرار بوده است. در روزگار معاصر این رابطه با میشل فوکو فیلسوف فرانسوی به تمام اعصار تاریخ بشر تسری یافته و طرفداران آن داده‌های تاریخی را به مدد طلبیده‌اند. تاریخ قدرت سیاسی نیز به خوبی بر آن صحنه می‌گذارد. زیرا همان‌طور که اشاره شد اولین تبلورهای قدرت سیاسی بر محور جادو، اسطوره، امر قدسی و بعدها ایدئولوژی‌هایی که مذاهب بدون خدای قرون جدید محسوب می‌شوند نقش بست. همه آنها از این بابت که روایتی از دانش و تفسیری از علم به شمار می‌روند، تأثیری یکسان در عالم سیاست بر جای می‌گذارند. در عین حال بین آنچه در ناخودآگاه صورت می‌گیرد و آنچه آگاهانه و ارادی به رابطه بین علم و قدرت شکل می‌دهد خط فاصلی ترسیم می‌شود. «هنوز در قرون ۱۷ و ۱۸ دانش به تأمل فروکاسته شد و اخلاق و سیاست بر الهیات استوار بود در حالی که در قرون ۱۹ و ۲۰ آرام آرام بین علم و جامعه رابطه تنگاتنگی برقرار می‌شود و هدف هر دو سلطه بر طبیعت است، رابطه‌ای نیز بین دانشمندان علوم محض و مهندسان علوم کاربردی برقرار می‌شود، اولی‌ها قوانین را کشف می‌کنند و دومی‌ها دستگاه‌ها را ابداع می‌نمایند.» (۱) به این ترتیب، دیگر معلم‌ها هم نمی‌توانند عنوان «علم بهتر است یا ثروت» را به عنوان موضوع انشاء به دانش‌آموزان خود بدهند. زیرا این هر دو در کنار قدرت رابطه تنگاتنگی پیدا می‌کنند. هم از اینرو از قرن نوزدهم به این سو، هرکس در پی کسب قدرت بوده ابتدا به این ادعا متوسل می‌شود که علم حقیقی و دانش اولین و آخرین را در انحصار خود دارد. این ادعا با یک بنای ایدئولوژیک میسر می‌شود که در آن بر پایه هستی‌شناسی که معمولاً هیچ‌گاه هم به اثبات نمی‌رسد، به تبیین جهان پرداخته و سپس بر همین مبنا روابط انسانی هم چنان تعریف می‌شود که گویا یک قانون ازلی آن را نوشته است.

درست به همانسان که در گذشته، ادیان بزرگ و کوچک بی‌آنکه دلیلی بیاورند، قانون الهی را ترسیم می‌کردند، انسان خردورز عصر تجدد هم احکام مشابهی اما با اتکا بر احتجاجات عقلی و فلسفی عرضه می‌کند. در این صورت عقل که جوهر هستی را تشکیل می‌دهد در دست کسی قرار می‌گیرد که عقول خردتر را تسخیر کند. آن‌گاه از دیگران می‌خواهد تا برای سعادت خود و دیگران از او تبعیت کنند. نویسندگان «تاریخ ایدئولوژی‌ها» در مقدمه کتاب به تفکیک سه دوره

می‌پردازند: دوره اول که از آغاز تا قرن هشتم ادامه می‌یابد عصر حاکمیت قدسیات است، دوره دوم از قرن هشتم تا هجدهم که دوره گذار از کلیسا به دولت است و دوره سوم قرون بعد که دوره دانستن و توانستن یا دوره دانش و قدرت است. (۲) اما به نظر ما در تمام این دوره‌ها رابطه مستقیمی بین دانش و قدرت برقرار است و زوال قدرت‌های حاکم هم با تردید در مبانی دانش و گفتمان حاکم آغاز می‌شود. به همین دلیل دیکتاتورها به شدت از خنده که نماد تردید است می‌هراسند و به گریه و چهره‌های گرفته و در هم رفته که نماد تسلیم و رضا است عشق می‌ورزند. اینکه دانش موردنظر بر محور عقل بچرخد یا خرد گریز باشد تأثیری در اصل مطلب ندارد.

اریک وی فیلسوف و سیاست‌شناس فرانسوی پیوند دانش و سیاست را بر پل منطق بنا می‌نهد. او سیاست را علم کنش منطقی توصیف می‌کند که حالتی جهانشمول داشته و به فرد یا گروه خاصی محدود نمی‌شود. (۳) این تفسیر به مثابه آنچه کانت و هگل می‌گفتند، بر نگرش دوره روشنگری قرن هجدهم استوار است. چنانکه گویی عقل بر عالم حکمفرماست و هر موضوعی دارای منطق ویژه خود بوده که باید آن را کشف و از آن پیروی کرد تا دچار تباهی نشویم. این اندیشه در دوره‌ای که الگوها بیشتر از نظریه‌ها مورد توجه قرار گرفتند به کار بست الگوی سیستم‌ها در زندگی سیاسی انجامید و چنان تصور شد که زندگی سیاسی بر پایه چنان منطقی می‌چرخد که می‌توان آن را به یک دستگاه فیزیکی تابع علوم محض تشبیه کرد. (۴) شاید این تفسیر از سیاست درست باشد اما الزاماً با منطق قدرت همسو نیست. زیرا همیشه این تفسیر عقلانی از زندگی نیست که موجب قدرت می‌شود؛ بلکه آنچه مهم است این است که کسی نگرش و گفتمان مطرح خود را حقیقت جلوه دهد. چنانکه عده‌ای از رابطه هایدگر و نازیسم شگفت زده می‌شوند. این رابطه با نوعی نقد تجدد و عقلانیت حاکم بر آن برقرار شده بود. (۵) مهم این نیست که حقیقتی وجود داشته باشد مهم این است که شما چنین بیندیشید. (۶)

اما این نگرش که حقیقت مطلق وجود دارد که قابل دسترسی است یا در نزد من موجود است کم‌کم در پرتو هرمنوتیک، نسبی‌گرایی و بالاخره نفی علیت رنگ می‌بازد و حقیقت خود افسانه‌ای معرفی می‌شود که در هر عصری ساخته ذهن نیازمند یا قدرت طلب بشر است. ابتدا رابطه بین ایدئولوژی و حقیقت از سوی کارل مانهایم زیر سؤال رفت. او در کتاب «ایدئولوژی و یوتوپ» ایدئولوژی را نتیجه نیاز گروهی از انسان‌ها در یک دوره خاص معرفی کرد که پس از زوال زمینه‌های عینی آن اعتبار خود را از دست می‌دهد. (۷) در حالی که کسانی که ایدئولوژی‌ها را به کار می‌گرفتند یا می‌پرداختند، آن را حقیقت مطلق معرفی می‌کردند که راه درست زندگی را

به ما نشان می‌دهد و انحراف از آن به منزله انحراف از عقل و طبیعت است. بیشتر رژیم‌های تمام‌تخواه بر همین اساس که گویی به حقیقت مطلق دست یافته‌اند سبک خاصی از زندگی و روابط اجتماعی را بر مردم خود تحمیل می‌کردند که ضامن قدرت آنها بود. در شوروی سابق مخالفان سیاسی یا منتقدان نظم اجتماعی را به پایگاه‌های روان - دمانی گسیل می‌داشتند، چنانکه گویی عقل آنها دچار اختلال شده است که با منطق و حقیقت درآویخته‌اند!

حتی اگر از منظری لیبرال‌تر هم به رابطه دانش و قدرت پردازیم باز هم به نظریه خاصی از حاکمیت می‌رسیم که در نظریه کسانی مثل جیمز بورنهام و نظریه انقلاب مدیریت او تبلور می‌یابد. از نظر او دیگر این سرمایه‌دار نیست که اداره مؤسسه یا کارخانه را در دست دارد بلکه حاکمیت از آن مدیرانی است که از دانش و تخصص لازم برخوردارند. (۸)

این نظریه تا انتشار کتاب هابرماس با عنوان «فن و علم به مثابه ایدئولوژی» از اعتبار برخوردار بود. اما هابرماس در این کتاب نوشت «اگر این حقیقت داشته باشد که صلاحیت‌های یک متخصص به گونه‌ای است که می‌تواند فنون ویژه مدیریت عقلانی را مشخص و از این طریق بگوید که ابزارهای لازم سیاست عملی تابع فلان قواعد علمی هستند، پس دلیلی ندارد که تصمیم‌های او را بر پایه عقل، مشروع ندانیم». (۹) هابرماس می‌خواهد نشان دهد که چگونه علم به صورت ابزاری در دست سیاست قرار می‌گیرد و به عمل آن مشروعیت می‌بخشد. درست مانند آنچه ایدئولوژی پیش از این یا همزمان با آن انجام می‌داد. در واقع نقد علم از منظر رهایی انسان دیرگاهی بود که از سوی مکتب فرانکفورت شروع شده بود. هربرت مارکوزه هم در کتاب «انسان تک‌ساحتی» به بیان صریح این مطلب می‌پردازد که علم که زمانی وسیله سلطه انسان بر طبیعت تلقی می‌شد امروز به وسیله‌ای برای سلطه انسان بر انسان تبدیل شده است. (۱۰)

پاره‌ای از نظریه پردازان به نقش اسطوره‌ها و اسطوره‌سازی در شکل‌گیری بنیان قدرت توجه دارند. چنانکه حتی واژه‌ها و عبارات اسطوره‌ای در مقاطع خاصی به کمک سیاستمداران آمده است. مثل عبارت «مرزهای جدید» که جان اف کندی در سال ۱۹۶۰ به کار برد و موجب پیروزی او شد. (۱۱) یا ارنست کاسیرر که افسانه دولت را در روزگار فعلی مبنای قدرت تلقی کرده و راه رهایی را نیز چیزی جز افسانه‌زدایی نمی‌داند. آن هم میسر نمی‌شود مگر با قدرت معنوی. «مادام که قدرت‌های فکری، اخلاقی و هنری در صحنه باشند، افسانه‌ها رام و فرمانبردارند». (۱۲)

کارل پوپر از منظر تفسیر تاریخ و ترسیم ازلی سرنوشت انسان به پدیده قدرت نگاه می‌کند. اگر بپذیریم آن طور که افلاطون می‌گفت، جایگاه هر چیز در عالم مثل تعیین شده است، آیا عقلاً

راه‌گریزی از این سرنوشت محتوم وجود دارد یا وظیفه انسان در یافتن صور عقلی خلاصه می‌شود؟ اگر بپذیریم که تاریخ از مراحل خاصی گذار کرده و به انجام خاصی هم خواهد رسید، آیا می‌توان از خط ترسیم شده عدول کرد؟ پذیرش این تفسیر به پذیرش نظم و سبک خاص و تعیین شده‌ای از زندگی سیاسی و اجتماعی می‌انجامد. (۱۳) بر همین اساس میشل فوکو هم از کاربست ایدئولوژیک تاریخ شکوه می‌کند که پوشش مطمئنی برای حاکمیت‌ها فراهم کرده است، پوششی که از اسطوره‌ها، زبان‌ها، امیال و غرایز ترکیب یافته است. (۱۴)

به همین دلیل هرمنوتیک بنیان بسیاری از سبک‌ها و رژیم‌ها و آکسیوم‌های موجود در جهان سیاست را فرو خواهد ریخت. زیرا هیچ چیز دلیل چیز دیگری نیست و هیچ حقیقت مسلم و از پیش تعیین شده‌ای نیز وجود ندارد. در نتیجه هرمنوتیک از این طریق زمینه‌های دیکتاتوری را از بین می‌برد، هرچند ممکن است زمینه‌ساز هرج و مرج هم باشد. شاید بهتر باشد نظریه هابرماس را بپذیریم یعنی به جای قبول یک حقیقت مطلق باید به حقایق بین‌الذهانی و نظم برآمده از آن باور داشت. به این ترتیب در مجموع به نظریه فوکو باز می‌رسیم که در آن بین دانش، گفتمان و قدرت رابطه گسست‌ناپذیری برقرار می‌شود. به همین دلیل نیز در عصر حاضر، علوم اجتماعی در مرکز دایره قدرت قرار می‌گیرد. گفتمان مسلط بر پایه تفسیر علمی خاصی از چیزها و واژه‌ها، خودبه‌خود به پذیرش شکل خاصی از قدرت می‌انجامد. نقدهای معاصر نیز بر این محور استوارند که چگونه می‌توان علم را از حالت ابزاری خارج و آن را برای ایفای نقش اساسی آن یعنی رهایی انسان از قید قدرت آماده ساخت؟

## ۲- آموزش سیاست

بر پایه آنچه گفته شد و نقطه خلاف آن یعنی از دو منظر خوش‌بینانه و بدبینانه می‌توان دو تفسیر از رابطه دانش و سیاست یا وجه ترکیبی آن یعنی دانش سیاسی به دست داد. آنچه در قسمت اول دیدیم بیشتر ناظر بر انحراف علم از کاوش برای سلطه بر طبیعت به سوی سلطه انسان بر انسان بود. علم ابزاری بود که قدرت سیاسی را توجیه و پایه‌های آن را مستحکم می‌ساخت. آموزش سیاسی در این حالت چیزی جز تعمیم مبانی سلطه و رسوخ آن به ژرفای جامعه نیست. آنتونیو گرامشی یکی از کسانی است که پایه اصلی سلطه را کربست قهرآمیز و اعمال خشونت نمی‌داند بلکه برای ایدئولوژی و تسخیر ذهنیت جامعه در روند سلطه سیاسی نقش کلیدی قائل است. از نظر او پایگاه اساسی قدرت در جامعه مدنی قرار دارد و هر نظام

سیاسی که خواهان پایداری باشد باید به فتح این قلعه دل ببندد و گرنه چاره‌ای جز تکیه بر زور ندارد. اما کلید فتح جامعه مدنی نیز درگروی آموزش سیاسی و ایدئولوژیک و ترویج ارزش‌های طبقه حاکم در میان توده‌هاست. صاحبان این کلید نیز روشنفکرانند. (۱۵) از نظر گرامشی دولت قسمت نمادین سلطه سیاسی است که پشت سر آن دژ حصین ایدئولوژی قرار دارد که روشنفکران به پاسبانی از آن می‌پردازند. در مبارزه سیاسی، فروریختن این دژ از سرنگونی خود دولت هم مهم‌تر است. از نظر گرامشی همیشه یک بلوک تاریخی شکل می‌گیرد که زیربنا و دو قسمت اصلی روبنا یعنی جامعه سیاسی و جامعه مدنی را به هم متصل می‌سازد و سبب می‌شود تا روبنا به‌رغم ناسازگاری با زیربنا همچنان پایدار بماند. آنچه این بلوک را به‌وجود می‌آورد ایدئولوژی است و ایدئولوژی همیشه در دست روشنفکران قرار دارد. در عصر موسوم به قرون وسطی، کلیسا چنین نقشی را بر عهده داشت و امروز دانشگاهیان و مجموعه دستگاه‌هایی که آموزش سیاسی را بر عهده دارند کارگزاران گشودن دروازه‌های جامعه مدنی و پایه‌گذاران سلطه دولت در ذهن افراد هستند. وقتی این کار به انجام خود برسد نه تنها دیگر هیچ اعتراض و مقاومتی در مقابل قدرت حاکم صورت نمی‌گیرد بلکه توده‌های مردم سلطه آن را با طیب خاطر می‌پذیرند. در یک کلام مشروعیت سیاسی منوط به قبول ارزش‌های رژیم سیاسی از سوی مردم است و این پذیرش در پرتو آموزش همراه با توجیه و احتجاج یعنی آموزش ایدئولوژیک میسر است. از نظر او ایدئولوژی نظامی است با منطق و صلابت خاص خود که مجموعه‌ای از تصورات، اسطوره‌ها، اندیشه‌ها و مفاهیم را در برمی‌گیرد و به ایفای یک نقش تاریخی در یک جامعه می‌پردازد. (۱۶)

لوئی آلتوسر هم به دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت به همین چشم نگاه می‌کند. از نظر او مجموعه‌ای از دستگاه‌های به هم مرتبط و همسوز کودکستان و دبستان تا دبیرستان و دانشگاه و پس از آن رادیو و تلویزیون و مطبوعات در تلاشی پیوسته در حال تسخیر ذهنیت افراد هستند تا از آنها انسان‌هایی رام و مطیع بسازند. این حرکت بسیار پیچیده، ظریف و زمانبر است و اثر آن نیز پایدار خواهد بود. در حالی که نقش دستگاه‌های سرکوبگر دولتی آنی و بلاواسطه و سطحی است. (۱۷)

اما همه اندیشمندان از چنین منظر بدبینانه‌ای به آموزش سیاسی نگاه نکرده و آموزش را از ایدئولوژی جدا می‌بینند. آنها معتقدند بدون حداقلی از اجماع عمومی و یک بستر اعتقادی یا ارزشی مشترک چگونه می‌توان جامعه‌ای را بر سر پا نگاه داشت. این اندیشمندان به جای آنکه به

مسئله آموزش از زاویه سلطه و اقتدار نگاه کنند از زاویه ادغام اجتماعی و سیاسی و همبستگی نگاه می‌کنند. در نتیجه داورهای ارزشی نسبت به آموزش سیاسی به نگاه عوض خواهند شد و نه تنها این آموزش جنبه منفی نخواهد داشت بلکه برای استمرار حیات سیاسی و اجتماعی ضروری هم توصیف می‌شود.

اتفاقاً پژوهشواره حاضر نیز از همین زاویه به مسئله آموزش سیاسی به طور کلی و آموزش سیاسی در جامعه ایران به طور خاص نگاه می‌کند و آن را برای توسعه سیاسی و فرهنگی ضروری می‌داند. ادغام سیاسی در سطح فردی فرایندی است که طی آن فرد در فرهنگ جامعه ادغام و با پیرامون اجتماعی و فرهنگی خود همسو می‌گردد. این امر فرد را نسبت به اجتماع خود حساس و همدرد ساخته و از بی تفاوتی او نسبت به سرنوشت جامعه جلوگیری می‌کند. در حوزه سیاست نیز فرد از حالت انفعالی خارج و به بازیگری فعال یا شهروندی واقعی تبدیل می‌شود. این فرایند خود مراحل دارد که باید منزل به منزل طی گردد. ابتدا فرد با قواعد اجتماعی و رمزگان‌های فرهنگی و نظام ارزشی جامعه خود آشنا شده و آنها را می‌پذیرد. سپس دارای انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی شده و برای کنش در عرصه جامعه آماده می‌شود و در نهایت به کنش سیاسی آن هم در جهتی همسو با سایر همگنان خود و به دور از ناهنجاری روی می‌آورد. آثار جنبی این حرکت نیز کاملاً قابل درک است: کاهش ناهنجاری‌ها، همبستگی و همکاری و آرامش سیاسی و اجتماعی. طبیعی است که این فرایند سلطه سیاسی را نیز سهولت می‌بخشد. اما باید در نظر آورد که انسانیت انسان را نمی‌توان از او سلب کرد و او را به هر سو کشید. همسویی زمانی به صورت واقعی صورت می‌گیرد که قواعد و ارزش‌هایی که بر انسان عرضه می‌گردد با منطق، اندیشه‌ها و زیربناهای فرهنگی او همخوانی داشته باشند. فیلم آمارکرد فدريكو فليني نشان می‌داد که چگونه رژیم‌های فاشیستی در تحمیل ارزش‌های خود به کودکان و نوجوانان ناکام بودند. اتفاقاً شیوه عمل پیامبر اکرم اسلام هم نمونه شفاف‌تری از ترویج اندیشه‌های سالم و تسخیر جامعه مدنی را پیش از تشکیل حکومت به نمایش می‌گذارد. اما چنانکه می‌دانیم این اندیشه‌ها با فطرت و عقل انسان همخوانی داشت و به همین دلیل نیز توانست به جنگ خرافه‌های ضدعقل و ارزشی برود که در جامعه عربستان وجود داشت.

ادغام سیاسی از زاویه جمعی نیز موجب یکپارچگی و وحدت ملی می‌شود. زیرا وقتی همه مردم از ارزش‌های یکسانی پیروی کنند که مورد قبول آنها بوده یا خود در ایجاد آن سهیم بوده‌اند یعنی همان نظام ارزشی بین اذهانی و ارتباطاتی، آن‌گاه اختلافات بین گروه‌ها یا تعارض بین افراد



از یک سو و جامعه و ارزش‌های اعلان شده آن از سوی دیگر از مرز خطرناک خود نخواهد گذشت. چنانکه می‌دانیم این روند نیازمند زمان زیاد و مهندسی صحیح فرهنگی است. معمولاً چنین وحدتی در کوره تاریخ قابلیت شکل‌گیری پیدا می‌کند و یک شبه قابل تحقق نیست. در چنین وضعیتی گفتگوی طبیعی و تعامل آزادانه افراد یا گروه‌ها و فرهنگ‌ها و تمدن‌ها می‌تواند نتیجه بخش باشد. عمده‌ترین مسائل فرهنگی و اجتماعی جوامع امروز جهان سوم این است که معمولاً قشر کوچکی از جامعه که قدرت سیاسی را به دست می‌آورد می‌خواهد فرهنگ و ارزش‌های خود را به زور بر دیگران تحمیل کند و این عمل آثار سوء و چندجانبه‌ای بر جامعه بر جای می‌گذارد. یکی تعارض حکومتگران و مردم، دیگری ترویج فرهنگ ریاکاری و پرهیز از صداقت و درستی، بی‌تعادلی فرهنگی و کاهش سطح تحمل مردم در پذیرش یکدیگر، افزایش مناقشات اجتماعی و سیاسی ...

اولین مرحله در فرایند ادغام سیاسی، جامعه‌پذیری سیاسی یا به عبارت دقیق‌تر اجتماعی کردن سیاست است (Socialisation Politique). مقصود از اجتماعی کردن سیاست، گشودن درهای جامعه بر فعالیت‌های سیاسی است. اصل اول این حرکت نیز وجود حداقلی از اجتماع سیاسی است که خود مستلزم پذیرش چند اصل و قاعده در بازی سیاسی است.

در اینجا عنصر آموزش به شدت مورد نیاز خواهد بود. اما همان‌طور که گفتیم در حکومت‌های ناپایدار جهان سوم این آموزش به دلیل فقدان اجماع و نیاز شدیدی که به آن احساس می‌شود و همچنین فرهنگ پائین سیاسی به سرعت جنبه ایدئولوژیک و اجباری به خود گرفته و فرایند طبیعی جامعه‌پذیری سیاسی را با اختلال روبه‌رو می‌سازد. اما اگر قرار باشد کار درستی صورت گیرد باید برنامه وسیعی برای آموزش مستمر اصول و قواعد زندگی سیاسی به کار گرفته شود. این فرایند در دراز مدت به شکل‌گیری یک فرهنگ سیاسی پایدار می‌انجامد که در جهت حمایت از نظام سیاسی موجود قرار خواهد گرفت. در غیر این صورت ممکن است فرهنگ سیاسی در جهتی خلاف اصول نظام حاکم شکل گیرد که در بهترین حالت خواهان اصلاح و در بدترین شرایط دارای حالتی انقلابی و در ضدیت با نظام سیاسی باشد. (۱۸)

در نتیجه آموزش سیاسی باید دارای شرایطی باشد که نتیجه مطلوبی به بار آورد. این شرایط عبارتند از، اول ابتناء آموزش بر فرهنگ ملی و نظام ارزشی موجود و در صورت فقدان چنین نظامی مانند آنچه در پاره‌ای از کشورهای افریقایی مشاهده می‌شود، ابتناء بر حاصل جمع یا وجوه مشترک نظام‌های فرهنگی موجود. دوم پرهیز از ایدئولوژی‌گرایی در آموزش سیاسی که نه

تنها باعث گسترش آگاهی مردم نخواهد شد بلکه آنها را از حقایق امور هم دور نگه می‌دارد. در نتیجه آموزش سیاسی باید در دو پایه علم و آزادی استوار باشد. سوم نقش اندک دولت و واگذاری این آموزش به نهادهای مدنی و شخصیت‌های مستقل فرهنگی که زبان جامعه مدنی را بهتر از دولت می‌دانند که بنا به طبیعت خود با زور آشنا تر است.

امروزه آموزش سیاسی کودکان محور اساسی سیاست‌های آموزش سیاسی را در کشورهای پیشرفته تشکیل می‌دهد. زیرا چنانکه اشاره شد آموزش سیاسی در صورت استمرار و آهنگ آرام به نتیجه می‌رسد. افزون بر این اشاره آلکسی دو توکویل به علل پایداری دموکراسی در امریکا و تأکید بر نقش خانه و مذهب پیوریتانیسم در احترام به حقوق کودکان در این پایداری (۱۹)، در توجه به آموزش سیاسی کودکان بسیار مؤثر بوده است. دو تن از جامعه‌شناسان سیاسی امریکا بر پایه این فرضیه که آموزش در دوره پیش از بلوغ از تأثیر بیشتری برخوردار است کار خود را در سنجش آموزش کودکان آغاز کردند. آنها در دوره سنی بین ۷ تا ۱۴ سالگی به تشخیص چهار مرحله رسیدند که عبارتند از: مرحله حساسیت کودکان به مسائل سیاسی، شخصی کردن مسائل سیاسی و برقراری ارتباط ادراکی با نظام سیاسی از طریق آشنایی با چند چهره سیاسی، آرمانی کردن اقتدار سیاسی و ایجاد حالات عشق و نفرت و بالاخره مرحله نهادینه سازی و آشنایی عقلانی با نظام سیاسی. (۲۰)

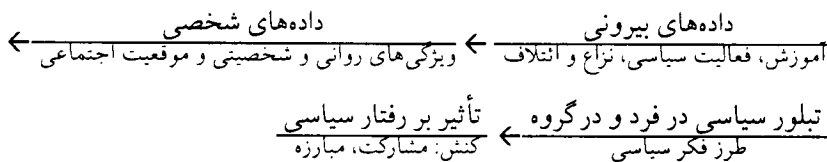
پس از آن جامعه‌شناسان دیگری هم به کارهای مشابهی دست زدند. حتی عده‌ای به این فکر افتادند که پایگاه طبقاتی کودکان در آگاهی سیاسی می‌تواند مؤثر باشد. یک جامعه‌شناس فرانسوی با کار بر روی کودکان کارگران فرانسوی به این نتیجه رسید که اینان به دلیل شنیدن مفاهیم سیاسی حاد مثل امپریالیسم، مبارزه، اعتصاب و غیره بیشتر از فرزندان بورژواها به مسائل سیاسی حساسیت داشته و از آگاهی سیاسی بیشتری برخوردارند. (۲۱)

اما اگر جامعه‌ای بخواهد کار خود را در زمینه آموزش سیاسی از صفر شروع کند باید از تعریف مفاهیم پایه و بنیادی آغاز کند. بسیاری از کشورهای جهان سوم در قرن بیستم تولد یافته‌اند و چنانچه آموزشی هم دیده باشند در جریان یک مبارزه بی‌امان و سخت بوده است که فرصتی برای تأمل در مفاهیم اساسی به آنها نمی‌داده است. تجربه نشان می‌دهد مردم کشورهایی که با پدیده دولت در تاریخ خود آشنا نبوده یا فرق بین حکومت و دولت و سیاست را تمیز نمی‌دهند به آسانی در عرصه عمل دچار پریشانی و بی‌سامانی می‌شوند. چنانکه دور تا دور ایران را چنین کشورهایی فراگرفته است. تنها کشور ترکیه قریب پانصد سال با دولت و حکومت

سر و کار داشته است. در حالی که عراق در سال ۱۹۲۱ پاکستان در سال ۱۹۴۷، افغانستان در قرن نوزدهم، ترکمنستان و آذربایجان در پایان قرن بیستم صاحب دولتی مستقل شدند و امارات جنوب خلیج فارس تا قرن بیستم چیزی به نام دولت در قاموس خود نمی شناختند و سرزمین آنها به ساحل دزدان دریایی معروف بود. کافی است به زندگی سیاسی در این کشورها نگاهی بیفکنیم. ترکیه به دلیل سابقه تاریخی از ثبات و خط‌مشی روشن تری پیروی می‌کند و در کشورهای دیگر چیزی به معنای واقعی دولت وجود ندارد بلکه به شیوه سابق حاکمی هست که با اعوان و خویشان خود بر سرزمینی حکومت می‌کند. اگر دویی و ابوظبی چهره اروپایی به خود گرفته‌اند دقیقاً به این دلیل است که به وسیله اروپایی‌ها اداره می‌شوند. در این‌گونه جوامع کار آموزش سیاسی باید از تعریف مفهوم سیاست و سپس دولت شروع گردد. ما معتقدیم بین شناخت فرد از این مفاهیم و کنش سیاسی او رابطه مستقیمی وجود دارد.

### ۳- عوامل مؤثر در افزایش دانش و آموزش سیاسی

ساختار آموزش سیاسی را می‌توان به این‌گونه ترسیم نمود:



مرکز ثقل بحث حاضر، عنصر اول این ساختار یعنی داده‌های بیرونی است که محرک‌های اولیه دانش سیاسی را فراهم می‌سازند. آموزش سیاسی یکی از مهم‌ترین داده‌های بیرونی است که بهتر است مرتبه آن در بین سایر عوامل مشخص و ابزارهای آن تعریف شود. در بین داده‌های بیرونی می‌توان دو دسته از آنها را از یکدیگر تفکیک کرد. یکی عناصر ساختاری که از اراده انسان خارج است و دیگری عناصر ارادی. فرهنگ عمومی و سیاسی و ویژگی‌های قومی - نژادی و ساختار اجتماعی از عناصری هستند که تغییر آنها یا از اراده انسان خارج و یا مستلزم استراتژی‌های درازمدت است. هریک از این عناصر بر جهت آموزش سیاسی نیز اثر می‌گذارند. نظام‌های فرهنگی همان‌طور که گی‌روشه می‌گوید از طریق پنبج عنصر اساسی خود یعنی الگوهای فرهنگی، نقش‌های اجتماعی، صدور احکام، ارزش‌ها و نمادها بر رفتار فرد اثر

می‌گذارند. (۲۲) ساختار اجتماعی نیز به گونه‌ای دیگر از طریق نزاع‌های طبقاتی و صف‌آرایی‌های سیاسی بر حسب گفتمان‌های انقلابی یا لیبرالی که تولید می‌کنند آموزش سیاسی را به شدت متأثر می‌سازد. به همین دلیل مردم بسیاری از جوامع جهان سوم که شاهد این ناآرامی‌ها و بحران‌های سیاسی هستند سیاسی‌تر از مردم کشورهای پیشرفته و با ثبات هستند. اما این الزاماً به معنای سطح بالای دانش سیاسی آنها نیست. به همین سان نوع جامعه از سنتی یا مدرن نیز بر نحوه آموزش سیاسی اثر می‌گذارد. مانند آنچه ادوارد ایوانس - پریچارد در مورد قوم نوئر انجام داده و نشان می‌دهد که سبک آموزش سیاسی آنها آمیخته با سایر آموزش‌های مذهبی و اقتصادی بوده و بر پایه نظام خویشاوندی استوار است. (۲۳) مارک آبلس نیز همین وضعیت را در میان گروه‌های خاصی از مردم فرانسه مشاهده کرده است. (۲۴)

اما عوامل ارادی آموزش سیاسی که بیشتر مربوط به دوران جدید بوده و سابقه‌ای در تاریخ ندارد تابعی از استراتژی کلی دولت‌هاست. این کار اساساً در مدارس متمرکز است. دعوی دین و دولت در فرانسه که تا پایان قرن نوزدهم در هاله‌ای از ائتلاف و همکاری فرورفته بود و نوعی تقسیم کار را بین این دو نهاد به وجود آورده بود (مانند سیاست نظم اخلاقی در سال‌های ۸۰-۱۸۷۰ که تعلیم و تربیت را به کلیسا سپرده بود) در آغاز قرن بیستم با دعوی بر سر اداره مدارس وارد مرحله جدیدی شد. حتی در پایان قرن بیستم هم که لائیک‌ترین حزب فرانسه یعنی حزب سوسیالیست بر سر کار آمد (میتران از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۵) این دعوی از نو جدی شد. محور اصلی این نزاع مدارس بودند. مدارس فرانسه مرکز ملت‌سازی هم بودند. زیرا زبان فرانسه امروز از آغاز قرن بیستم و از طریق مدارس همه‌گیر شد. در واقع مدارس فرانسه مرکز آموزش زبان ملی، مفاهیم سیاسی و سبک و سیاق خاص زندگی بود. (۲۵)

پس از مدارس رادیو و تلویزیون و مطبوعات نقش گسترده‌ای در فرایند جامعه‌پذیری و آموزش‌های سیاسی ایفا می‌کنند. در خصوص نقش تلویزیون نظرات متضادی ابراز شده است. رژه ژرار شوارتزبرگ در کتاب «دولت نمایشی» هشدار می‌دهد که تلویزیون نقش تشکلی‌های واسط مثل احزاب سیاسی را از بین برده و جامعه را به جامعه توده‌وار نزدیک می‌سازد. سپس در چنین فضایی زندگی سیاسی به یک نمایش تئاتر شباهت پیدا می‌کند. همان‌طور که در نمایش تئاتر، صحنه‌گردان، بازیگر و تماشاگر در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند، در سیاست هم کارگزاران اصلی ناپیدا هستند و چهره‌هایی را وارد صحنه کرده و مردم را به سوی آنها جلب می‌کنند. (۲۶) یعنی مردم به دنبال چهره‌های فریبکاری حرکت می‌کنند که سرخ آنها در دست

دیگران است. و تلویزیون در چنین درام سیاسی نقش اساسی چهره‌سازی را بازی می‌کند. اما اگر چنین تفسیر بدبینانه‌ای را نپذیریم نقش تلویزیون در آموزش سیاسی بسیار بالا توصیف خواهد شد. در عین حال احزاب سیاسی به دلیل نقشی که در تربیت یک گروه از مبارزان سیاسی دارد با سایر عوامل آموزش سیاسی متفاوت است. زیرا در اینجا آموزش به صورت ژرف و متأمل صورت می‌گیرد. اساساً آموزش یک هیأت سیاسی و تربیت فعالان سیاسی از فونکسیون‌های اصلی احزاب به‌شمار می‌رود. (۲۷) افزون بر این، نزاع‌های سیاسی، بیانیه‌ها و افشاگری‌های احزاب نسبت به یکدیگر در اعتلای دانش سیاسی عامه مردم بسیار مؤثر است.

در پایان باید به نقش روشنفکران در تنویر افکار همگانی و باروری و شفافیت اندیشه‌های سیاسی اشاره کرد. نقش روشنفکران برحسب هر جامعه متفاوت است. چنانکه یکی از بلائی‌های اجتماعی ایران شکاف بین روشنفکران و توده‌های مردم است که هیچ‌کدام زبان دیگری را نمی‌فهمد. اما در فرانسه همیشه مباحث روشنفکری و جدال روشنفکران مثل دعوی آلکساندر کوژف و لئو استراوس یا دعوی سارتر و مرلوپونتی یکی از منابع سرشار تغذیه اندیشه بوده است و اساساً مردم نوشته‌های روشنفکران را با علاقه می‌خوانند و از نوآوری‌ها استقبال می‌کنند. (۲۸) این رویدادها و انگیزه در شکل‌گیری شخصیت اجتماعی مردم نیز مؤثر بوده و پس از تلفیق با ویژگی‌های شخصی (۲۹)، به پیدایش و چگونگی طرز فکر (attitude) مردم کمک می‌کند. چنانکه اشاره شد طرز فکر آخرین مرحله در فرایند آموزش سیاسی بوده و پس از آن فرد برای کنش سیاسی آماده می‌شود. حال باید دید وضعیت آموزش در ایران چگونه بوده و چه رابطه‌ای بین آموزش و کنش سیاسی مردم ایران وجود دارد.

### قسمت دوم: دانش و کنش سیاسی در ایران معاصر

ضرورت این بحث از آنرو است که بدانیم نقش آموزش سیاسی در زندگی سیاسی جامعه ما تا چه بوده و آیا از این طریق می‌توان یکی از معضلات اساسی جهان سیاست را در ایران حل کرد یا نه؟ در غرب سال‌هاست که این اندیشه جریان یافته که در شرق اسلامی به دلیل آرمانخواهی مطلق، هیچ رژیم‌ای از مشروعیت برخوردار نبوده و پیوسته چرخه سلطه - شورش حاکم است. در حالی که در غرب مسیحی اصل مشروعیت دنیوی از قرون ۱۴ و ۱۵ به بعد پذیرفته شد و رابطه حکومت و مردم بر پایه تقاضا - پاسخ برقرار گردید. (۳۰) باید دید آیا بحران‌های سیاسی جوامع اسلامی معلول فقدان آموزش سیاسی است یا از بن‌مایه فرهنگی - مذهبی سرچشمه

می‌گیرد. به نظر ما دست‌کم ناآرامی‌های دانشجویی که نمونه‌هایی از آن در چند سال اخیر مشاهده شده است کمتر تحت تأثیر رمزگان‌های فرهنگی قرار داشته تا مسائل عینی و گاه روانی که در زندگی سیاسی وجود داشته است. اما نوع کنش سیاسی به شدت متأثر از آموزش‌های اندک، گاه اشتباه و غیرمنسجمی است که راقم فرهنگ سیاسی جامعه نیز هست. و این امر حتی در وقوع این حوادث نیز بی‌تأثیر نیست.

از زمانی که سیاست از قصرهای محافظت شده و کاخ‌های راز آلود هزار و یک شب پادشاهان ایران به عرصه جامعه کشیده شد تا به امروز زمان چندانی نمی‌گذرد. در این مدت نیز ده‌ها بار نشیب و فراز و بحران در راه اجتماعی شدن سیاست به وجود آمده است و عمده این دوران با شاخص تلاش برای بازداشتن مردم از ورود به عرصه سیاست رقم خورده است. در عین حال حوادث معاصر ایران نشان می‌دهد که مردم ایران از اغلب جوامع دیگر خاورمیانه و جهان سوم سیاسی‌تر بوده و نخبگان سیاسی سرآمدتری نیز به خود دیده است. اما سیاسی بودن جامعه به رغم نزدیکی با دانش و آموزش سیاسی مقوله‌ای متفاوت از آن است که موضوع بحث ما نیست. ما در این پژوهش می‌خواهیم بدانیم دانش سیاسی و شناخت مفاهیم اساسی چه تأثیری در رفتار فرد و گروه می‌گذارد. آیا بین کسی که تعریف درستی از سیاست و دولت ندارد و کسی که تعریف مفاهیم اولیه و پایه را به خوبی می‌داند از نظر رفتار سیاسی تفاوتی وجود دارد یا نه؟ برای اینکه پژوهش ما صرفاً بر قیاس و تحلیل‌های کلی استوار نباشد، به تدوین دو سلسله پرسشنامه اقدام کرده و آن را در بین دانشجویان و عمدتاً دانشجویان علوم سیاسی پخش کردیم. این سؤال‌ها در دو قسمت تنظیم شده است. در یک قسمت به سنجش دانش و در قسمت دیگر به سنجش رفتار فرد پرداخته‌ایم. یک پرسشنامه به سنجش دانش و رفتار سیاسی و پرسشنامه دیگر به نگرش و طرز فکر (attitude) و رابطه آن با نوع کنش سیاسی اختصاص یافته است. هدف، سنجش رابطه بین این دو متغیر در مورد دانشجویان ایرانی است. اما اول مروری بر پیشینه آموزش سیاسی در کشور ایران.

### ۱- پیشینه آموزش و دانش سیاسی در ایران

نظام سنتی و بسته ایران با جنگ‌های ایران و روس تکانی سخت خورد و سؤالاتی درباره چرایی شکست‌های ایران مطرح شد. به دنبال آن نظریه اصلاحات به سبک غرب قوت گرفت و برای چنین اصلاحاتی لازم بود عده‌ای به غرب رفته و فنون غربی را بیاموزند. اعزام دانشجو به

اروپا در چند نوبت صورت گرفت. باز آمدن این دانشجویان با ترویج پاره‌ای از مفاهیم و اندیشه‌های سیاسی همراه بود که از طریق روزنامه‌ها، کتاب‌ها و غیره به گوش مردم می‌رسید و این شروع آموزش سیاسی در ایران به شمار می‌رود. فریدون آدمیت در کتاب «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران» شرح مبسوطی از کتاب‌هایی که تألیف یا ترجمه شد به دست می‌دهد. (۳۱) روزنامه‌هایی که در خارج از کشور چاپ می‌شدند مثل عروۃ‌الوثقی یا روزنامه‌های داخلی، اولین روزنه‌های چنین آموزشی را می‌گشود. از بین عواملی که برای آموزش سیاسی بر شمردیم علاوه بر وجود روزنامه‌ها باید از شکل‌گیری اولین احزاب سیاسی در هنگام قیام مشروطیت نیز یاد آورد. «در سال اول فتح تهران، رجب ۱۳۲۷ قمری مطابق ۱۹۰۸ میلادی در ایران دو حزب پیدا شد. یکی انقلابی، دیگری اعتدالی و در همان سال بعد از افتتاح مجلس دوم این دو حزب به اسم دموکرات عامیون و اجتماعيون اعتدالیون رسمی شدند و خودشان را به مجلس معرفی کردند». (۳۲) اساسنامه‌های بعدی این احزاب نشان می‌دهد که دست کم جامعه دانش آموخته ایران در آن زمان با مفاهیمی نظیر عدالت اجتماعی، دولت، سوسیالیسم، مبارزه و غیره آشنا بوده و در باب آنها به اندیشه و تأمل می‌پرداخته است. به عبارت دیگر، دو عنصر آموزشی یعنی مطبوعات و احزاب درست مانند آنچه در جوامع غربی جریان یافته بود به آموزش درست و ژرف مردم مشغول بودند، با این تفاوت که سطح فرهنگ عمومی ایران آن زمان نسبت به فرهنگ‌های اروپایی بسیار پائین‌تر بود. زیرا جوامع اروپایی از مدت‌ها پیش با صنعت چاپ آشنا و اندیشه سیاسی از قرون هفده و هجده در میان آنها گسترش یافته بود. توسعه ارتباطات و گسترش شهرنشینی نیز در نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا بر توسعه فرهنگی آنها مؤثر افتاد و همین امر آنها را در موضع سلطه فرهنگی قرار داد. (۳۳)

کار دیگری که در همین دوره در ایران صورت گرفت و برد آن در محدوده خاصی قابل ملاحظه بود تأسیس مدرسه علوم سیاسی بود. این مدرسه در سال ۱۲۷۸ به همت مشیرالملک تأسیس شد. اما دروس آن در آغاز تقریباً هیچ ارتباطی با علوم سیاسی نداشت. عبدالله مستوفی که خود از اولین شاگردان این مدرسه بود در خاطرات خود می‌نویسد: «برای ورود به مدرسه سیاسی می‌بایست دروس صرف و نحو عربی، حساب، خط، انشاء و املاء را امتحان داد.» (۳۴) پس از ورود نیز دانشجویان به فراگیری دروسی مثل تاریخ، فقه و حقوق می‌پرداختند. درس جغرافیا هم برای شناخت کشورها و پایتخت آنها ضروری بود. اهداف اولیه تأسیس این مدرسه هم این نبود که اندیشمند علم سیاست تربیت کنند یا مفاهیم این علم را گسترش دهند بلکه به

قول علی اکبر سیاسی: «مدرسه سیاسی را میرزا حسن مشیرالدوله تأسیس کرده بود بدین منظور که برای وزارت امور خارجه ایران اعضای تحصیل کرده و آشنا به علوم سیاسی تربیت کند.» (۳۵) انگیزه‌ها به گونه‌ای بود که املاء و انشاء از فلسفه سیاسی مهم‌تر بود. محمدعلی فروغی در توجیه این نقیصه می‌گوید: «چون اولاً در چهار سال، بیش از این کاری نمی‌شد بکنند و بیش از چهار سال هم نمی‌خواستند دانش‌آموزان را نگاه دارند. ثانیاً از شعب مختلف علم حقوق و سیاسی اگر می‌خواستند درس بدهند چند شعبه را می‌بایست اختیار کنند، در صورتی که کشور در واقع قانون نداشت، قوانین اروپا هم به ایرانیان آموختن بی‌ثمر بود.» (۳۶) آن‌طور که اسناد نشان می‌دهد تا حدی هم انتخاب دروس به وجود معلم بستگی داشت:

«مقام منبع وزارت جلیله امور خارجه دامت بقائها

آقای مدیرالدوله را که وزارت جلیله برای تدریس علم مالیه به مدرسه پیشنهاد فرموده‌اند دیپلم خود را ... از مدرسه آزاد علوم سیاسی و اجتماعی بروکسل گرفته ... و دارای رتبه لیسانس می‌باشند...» (۳۷). گاهی نیز به استخدام معلم از خارج می‌پرداختند. مثل دمرنی فرانسوی که پس از انقلاب مشروطه برای تدریس حقوق اداری و تطبیقی دعوت به کار شد و سعی داشت علم حقوق را با مبانی دینی و فرهنگ بومی به نحوی پیوند بزند. (۳۸) اما همان‌طور که دروس سال ۱۳۰۲ (۱۹۲۳) نشان می‌دهد، تا سال‌های دهه ۱۹۲۰ هم هنوز خبری از دروس علوم سیاسی در مدرسه سیاسی نبود. در سال ۱۳۰۵ که مدرسه سیاسی و حقوقی در هم ادغام شد دروسی مانند تاریخ معاهدات، سیاست خارجی، تشکیلات اداری ایران که صبغه سیاسی بیشتری داشت در برنامه گنجانده شد. مصوبه شورای عالی معارف در ۲ مرداد ۱۳۰۷ دروس زیر را پیشنهاد کرد: مختصری از تاریخ قدیم یونان، تاریخ سیاسی و مدنی رم، تاریخ جدید و معاصر اروپا، تاریخ دیپلوماتیک عمومی و مسائل مهمه سیاسی دوره معاصر. (۴۰) این وضعیت تا اوائل دهه ۱۳۴۰ ادامه یافت سپس تحولی در برنامه‌های درسی آغاز گردید. بسیاری از مدیران بزرگ و اساتید صاحب نام امروز محصول آموزش دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران هستند. در سال ۱۳۴۴ مرکز مطالعات عالی بین‌المللی وابسته به دانشکده فوق نیز آغاز به کار کرد و فصلنامه‌ای منتشر کرد که در ردیف فصلنامه‌های معتبر دانشگاه‌های خارج بود.

با وجود نقایص زیادی که در برنامه‌های آموزشی علوم سیاسی وجود داشت، آموزش



کلاسیک و محافظه کارانه علوم و مفاهیم سیاسی در این دوره‌ها بسیار اهمیت داشت. زیرا یکی از مفروضه‌های پژوهش حاضر این است که حرکت سریع جوامع اروپایی مدیون همین تعاریف پایه‌ای در عصر موسوم به کلاسیک است.

اما همان‌طور که انقلابات سیاسی و اجتماعی اروپا در قرون ۱۸ و ۱۹ موجب گسترش علوم اجتماعی به ویژه جامعه‌شناسی در آن ناحیه شده است (۴۱)، باید به تأثیر این‌گونه حوادث در جامعه ایرانی نیز توجه کرد. دورهٔ رضا شاهی گرچه با اختناق سیاسی همراه بود اما تلاش اقشار روشنفکری که در انقلاب مشروطه ظهور کرده بودند همچنان ادامه داشت. (۴۲) شاید چنین دوران‌های سکونی پس از خیزش‌های ملت‌طلب قبلی خالی از فایده هم نباشد. زیرا تاریخ نشان داده است که دستاوردهای متناوب خیزش و سکون مکمل یکدیگر بوده است و گاه اندیشه‌های بکر به گونه‌ای متخالف در دوران‌های شکست و یأس و سکون به منصفه ظهور رسیده‌اند. در عین حال آثار سوء اختناق را هم بر جریان‌های فکری و روشنفکری از یاد نمی‌بریم. دهه ۱۳۲۰ که به دنبال سقوط رضاشاه شروع شد دورهٔ آشفته‌گی و پراکنندگی بود. اما همین دوره هم از نظر تجربه سیاسی مردم که خود نوعی آموزش است پربار بود و مردم با مفاهیم تازه‌ای آشنا شدند. ادبیات سیاسی مارکسی و شیوع مفاهیمی مثل امپریالیسم، سلطه، مبارزه، استثمار و غیره از یک سو و ادبیات سیاسی معارض با آن یعنی ملی‌گرایی از سوی دیگر در آستانهٔ ملی شدن نفت، پربارترین دورهٔ آموزش سیاسی را پس از مشروطیت به وجود آورد. پس از آن چنانکه می‌دانیم تا سال ۱۳۵۶ و فضای باز سیاسی، سپس انقلاب اسلامی، فضای آموزشی در سطح محدود و آکادمیک باقی ماند. در این دوره چنانکه اشاره شد دروس سیاسی بیشتر به سوی مسائل بین‌المللی و فراموشی مسائل داخلی و البته آموزش مفاهیم خنثی و اولیه سوق داده می‌شد. انقلابات سیاسی و اجتماعی بهترین منبع دانش سیاسی هستند. در دورهٔ انقلاب اسلامی نیز مردم ایران شاهد چنین اعتلایی در آموزش و عمل سیاسی بودند. این حرکت در دو حوزه علمی و عملی جریان یافت. در حوزه عملی، گفتمان انقلابی مردم را برای مبارزه با استکبار، ظلم، سلطه و کسب استقلال بسیج نمود. اما در حوزه علم که مورد نظر ماست در دو بعد کمی و کیفی شاهد تحول بودیم. در بعد کمی انبوهی از کتب و متون سیاسی اعم از کلاسیک و غیرکلاسیک ترجمه و به بازار نشر سرازیر گردید. به طبع در حوزه ترجمه و ورود افراد متفمن به آن شاهد ضایعاتی هستیم که اجتناب از آن عملی نیست و در حوزه تألیف بیش از هر چیز دنباله روی از متون غربی و سطحی‌نگری باعث ضعف و نقصان است. با وجود این عناوین جدید درسی مثل نظریه‌های

انقلاب، نقد و بررسی مارکسیسم، تاریخ تحولات معاصر همراه با گسترش رشته‌های علوم سیاسی موجب غنای ادبیات و اعتلای دانش سیاسی شده است. اما هنوز در درک مفاهیم پایه مشکلاتی وجود دارد که حوزه کنش سیاسی را نیز با اغتشاش و اختلال روبه رو می‌سازد.

## ۲- سنجش تأثیر دانش سیاسی بر کنش سیاسی از نگاه آمار

امیدواریم پرسشنامه‌هایی که تهیه کرده‌ایم و آمار حاصله از آن به دو پرسش اساسی ما پاسخ دهد. یکی اینکه دانشجویان علوم سیاسی به عنوان گروهی که بیش از هر کس دیگر در معرض این انتظار هستند که مفاهیم پایه‌ای را به دقت تعریف کنند تا چه حد قادر به رفع این انتظار هستند و دوم اینکه آیا رابطه‌ای بین دانش آنها و کنش فرضی آنها وجود دارد یا خیر.

از صد پرسشنامه‌ای که برای سنجش دانش سیاسی دانشجویان تکمیل شده است در تعریف دولت و سیاست هیچ‌کدام تعریف کاملی ارائه نداده‌اند، تعریف غلط هم وجود ندارد و تمام آنها تعریف ناقصی که در آن چند جزء از تعریف کامل وجود دارد به دست داده‌اند. به طور تقریبی می‌توان گفت ۷۵ درصد تعریف‌ها به میزان ۶۰ درصد از محتوای یک تعریف کامل را در خود مستتر دارند و ۲۵ درصد بقیه فقط تعریفی بین ۳۰ الی ۴۰ درصد از یک تعریف کامل را ارائه کرده‌اند.

در تعریف ملت و حزب سیاسی نیز ۸۰ درصد پرسشنامه‌ها دارای تعریفی هستند که بین ۶۰ الی ۷۰ درصد یک تعریف کامل را دارا هستند و ۲۰ درصد بقیه زیر ۵۰ درصد یک تعریف کامل را. در مفهوم آزادی سیاسی ۱۰۰ درصد تعاریف غیرعلمی و مبتنی بر برداشت‌های شخصی و افواهی است. در تعریف مشارکت ۵۰ درصد تعاریف جنبه کلی (مثل مشارکت در سرنوشت خود) و ۵۰ درصد تعاریف، مشارکت را به شرکت در انتخابات فروکاسته‌اند.

## پرسشنامه دوم

این پرسشنامه به دو قسمت تقسیم شده است که در یک قسمت دانش و نگرش سیاسی سنجیده شده و در قسمت دیگر کنش احتمالی مورد پرسش قرار گرفته است تا رابطه بین نوع کنش سیاسی و میزان دانش و نگاه سیاسی فرد سنجیده شود. این پرسشنامه‌ها نیز بین صد نفر تقسیم شده است.

۵۰ نفر از دانشجویان، سیاست را علم قدرت یا کسب قدرت و افزایش آن تعریف کرده‌اند، و تقریباً همه آنها در قسمت کنش سیاسی راه‌های قانونی، مثل مشارکت را به عنوان بهترین راه‌های

کنش سیاسی در اعتراض نسبت به عملکرد دولت انتخاب کرده‌اند و در برابر این پرسش که کدام یک از راه‌های زیر در کنش سیاسی مؤثرترند (جنگ چریکی، شورش، مبارزه منفی، راه‌های قانونی) هیچ‌کدام گزینه شورش را انتخاب نکرده‌اند و به راه‌های قانونی اشاره کرده‌اند. همچنین در مقابل این سؤال که برای رسیدن به خواسته‌های سیاسی خود به کدام راه متوسل می‌شوید (انتخاب نماینده مطمئن، اقدام شخصی، تشکیل حزب، راه‌های دیگر...) به‌طور مساوی به اعزام نماینده مطمئن به مجلس و تشکیل حزب اشاره کرده‌اند.

اما ۴۰ نفر از بقیه دانشجویان در تعریف سیاست بر مدیریت، علم اداره جامعه، و تدبیر برای رسیدن به سعادت تأکید کرده‌اند. اما پاسخ آنها به سؤال‌های مربوط به کنش سیاسی به گونه‌ای متخالف به سمت خشونت‌گرایی دارد. ۲۰ نفر از آنها در برابر این سؤال که چنانچه نسبت به دولت اعتراض داشته باشید کدام راه را انتخاب می‌کنید از گزینه تظاهرات استفاده کرده‌اند، ۱۰ نفر از گزینه شورش و ۵ نفر از گزینه شکایت و ۵ نفر از گزینه راه‌های دیگر.

از همین ۴۰ نفر در برابر این سؤال که برای رسیدن به خواسته‌های سیاسی خود چه راهی را انتخاب می‌کنید، ۳۰ نفر آنها به گزینه تشکیل حزب و ۱۰ نفر به انتخاب نماینده مطمئن برای مجلس رأی داده‌اند.

ده نفر بقیه در تعریف سیاست از واژه‌هایی مثل نهاد، سازمان و روبرنای حقوقی استفاده کرده و در کنش سیاسی ۵ نفر آنها به راه‌های قانونی و در اعتراض به دولت شکایت، مبارزه منفی و ۵ نفر بقیه به راه‌های تلفیقی و اشاره به اینکه بستگی به وضعیت جامعه دارد اشاره کرده‌اند.

سنجش دانش سیاسی دانشجویان (صد نفر)

موضوع	تعداد نفرات	درصد درستی تعریف
تعریف دولت و سیاست	۷۵ نفر	۶۰ درصد
	۲۵	بین ۳۰ تا ۴۰ درصد
تعریف ملت و حزب	۸۰ نفر	بین ۶۰ تا ۷۰ درصد
	۲۰ نفر	زیر ۵۰ درصد
آزادی سیاسی	۱۰۰	افزایی
مشارکت	۵۰	کلی و مبهم
	۵۰	فقط شرکت در انتخابات

## سنجش رابطه دانش و کنش سیاسی (صد نفر)

موضوع	نفرات	نوع تعریف	گزینه کنش	گزینه اعتراض
سیاست	۵۰	علم قدرت و افزایش آن	مشارکت	شکایت و راه‌های قانونی
	۴۰	مدیریت دولت	راه‌های مختلف، حزب و انتخابات	۲۰ نفر تظاهرات ۱۰ نفر شورش، ۵ نفر شکایت، ۵ نفر راه‌های دیگر
	۱۰	سازمان - روبنای حقوقی	مشارکت	شکایت - مبارزه منفی، راه‌های تلفیقی

## نتیجه‌گیری و تحلیل آمار

هر چند به نیکی می‌دانیم که این آمارها و سؤال‌ها و پرسشنامه‌ها از دقت کافی برخوردار نیستند، اما در درجه اول آن را شروعی برای تحلیل‌های آماری از این نوع، تلقی می‌کنیم و دوم آنکه به‌رغم نوساناتی که مشاهده می‌شود بین نحوه نگرش فرد به مسائل سیاسی و تعریفی که از آن به دست می‌دهد و کنش او رابطه مستقیمی وجود دارد. اما گمان ما بر این بوده که کسانی که سیاست را در قالب عباراتی مثل قدرت و افزایش آن تعریف می‌کنند، در کنش سیاسی هم از راه‌های قهرآمیز استفاده خواهند کرد. اما درست برعکس نتیجه آمار نشان می‌دهد کسانی که این تفسیر را از سیاست پذیرفته‌اند از راه‌های خشونت‌آمیز روی بر می‌تابند. این دستاورد که مهم‌ترین رهاورد نظری این پژوهش است به این معناست که کسانی که پیوستگی سیاست را با قدرت پذیرفته‌اند، نوعی حالت تسلیم و رضا هم در برابر آن دارند و برعکس کسانی که سیاست را با مدیریت صحیح و علم اداره جامعه و واژه‌ها و مفاهیمی از این دست نزدیک می‌بینند، چنان تصور می‌کنند که در صورت مشاهده اختلال در چنین مدیریتی به راحتی می‌توان در برابر حاکمان فاقد صلاحیت و مدیریت ایستاد و عزل آنها را خواستار شد. زیرا مهم نیست که آنها صاحب قدرت هستند یا نه بلکه مهم مدیریت آنهاست که شاخص مشروعیت آنها نیز هست. نکته جالب دیگر اینکه مترادف دانستن سیاست با قدرت و حکومت از رایج‌ترین برداشت‌های سیاسی بود اما مترادف دانستن سیاست با مدیریت و مفاهمه و تدبیر جمعی به جز در پاره‌ای

متون شرقی - اسلامی در سال‌های اخیر در غرب مطرح شده است و کسانی مانند هانا آرنت یا پاره‌ای از صاحب‌نظران مکتب فرانکفورت و کسانی که بحث حوزه عمومی را مطرح کرده‌اند به آن باور داشته‌اند. حال باید یک سؤال دیگر را مطرح کرد. زیرا حلقه‌های علم به هم متصلند و وقتی یک حلقه گشوده شد حلقه‌ای دیگر پیش خواهد آمد. آن سؤال این است که آیا چرخه شورش - سلطه که می‌گویند حاکم بر جوامع اسلامی است ناشی از نگرش مدیریتی مسلمانان از سیاست نیست؟ شاید اگر تفسیر سیاست - قدرت پذیرفته شده بود نظریه تغلب هم شیوع بیشتری می‌یافت و مردم به راحتی تن به قدرت حاکم می‌سپردند و آیا ثبات و آرامش سیاسی در غرب نتیجه مترادف دانستن سیاست و قدرت است؟ آنچه مسلم است این است که مادام که دگرگونی‌های لازم در اندیشه و ذهنیت جامعه نسبت به مفاهیم اساسی سیاسی صورت نگیرد اصلاح‌کنش مردم نیز امکان‌پذیر نخواهد بود. نه حکومت‌ها رفتار درستی با مردم خود خواهند داشت و نه مردم در برابر حکومت‌ها. آموزش یکی از راه‌های کند اما مؤثر در تصحیح نگرش و کنش به شمار می‌رود که خود مستلزم یک استراتژی همه‌جانبه است.

#### یادداشت‌ها:

- 1- P. Lacoue - Labarth, *La Fiction du politique*, Paris, C. Bourgois, 1988, p. 42.
- 2- O. Cabat et als, *Histoire des idéologies*, Paris, Hachette, 1978, Introduction.
- 3- Eric weil, *Philosophie Politique*, Paris, Vrin, 1956, pp. 50-72.
- 4- See: David Easton, *Analyse du système Politique*, Paris, A. Colin, 1972.
- 5- see L. Ferry, A. Ronaut, *Heidegger et les Modernes*, Paris, Grasset, 1988.
- 6- P. Lacoue - Labarth, *La Fiction du politique*, Paris, C. Bourgois, 1988, p. 42.
- 7- Karl Mannheim, *Idéologie et utopie*(1955), Paris, Marcel Rivière, 1956, p. 75.
- 8- James Burnham, *L'ère des organisateurs* (1970), paris, Gallimard, 1947.
- 9- Jurgen Habermas, *La technique et la science comme idéologie*, (1964), Paris, Gallimard, 1973, p. 99.
- 10- Herbert Marcuse, *L'homme Unidimensionnel* (1965), Paris, Minuit, 1968, p. 181.
- 11- Jacques Baguenard, *L'univers politique*, PUF, 1978, p. 188.

۱۲- ارنست کاسیرر، افسانه دولت، ترجمه نجف دریابندری، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۳، ص ۳۷۶.

۱۳- کارل پوپر، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند، خوارزمی ۱۳۶۴، جلد اول، صص

- 14- Michel Foucault, *L'archéologie du savoir*, Gallimard, 1969, p. 24.
- 15- J. P. Cot; J. P. Mouneir, *pour une sociologie politique*, Seuil 71, tom 2, pp. 58-59.
- 16- Hugue Portelli, *Gramsci et le bloc historique*, PUF, 1971, p. 39.
- 17- L. Althusser, "Idéologie et appareils idéologiques d'Etat", paris, *La pensée*, N°151, Juin 1979, pp. 3-38.
- 18- Jacques Lagroy, *Sociologie Politique*, Paris, FNSP, 1977, pp. 373-374.
- ۱۹- آکسی دوتوکویل، تحلیل دموکراسی در امریکا، ترجمه مقدم مراغه‌ای، زوار، ۱۳۴۷، صص ۶۱۹-۵۸۹.
- 20- D. Easton, J. Dennis, *Childern in the political system: origines of political Legitimacy*, New York, MC Graw-Hill, 1969.
- 21- Annick Percheron, "La conception de l'autorité chez les enfants français", *Revue française de science politique*, vol XXI, N°1, fev 1971.
- 22- Guy Rocher, *Introduction à la sociologie générale*, tom 1: *L'action sociale*, Paris, HMH, 1968, pp. 40-45.
- 23- Edward Evans Prichard, *Les Nuers: description des modes de vie et des institutions politiques d'un peuple nilote*, Paris, Gallimard, 1968.
- 24- Marc Abélès, "Les espaces politiques françaises", *Revue française de science politique*, N° 5, vol 38, oct 1988, pp. 807-817.
- 25- A. Percheron, "L'école en porte-à-faux, Realités et limites des pouvoire de l'ecole dans la socialisation politique", Paris, *Pouvoir*, N°3 , sep 1984, pp. 15-28.
- 26- R. G. Schwardtzenberg, *L'Etat spectacle; Star systeme en politique*, Paris, Flammarion, 1977.
- 27- C. Debbasch, J. M. Pontier, *Introduction à la politique*, Paris, Dalloz, 1982, p. 206.
- ۲۸- نگاه کنید به سه جلد کتاب استوارت هیوز، آگاهی و جامعه، راه فروبسته، هجرت اندیشه اجتماعی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، طرح نو، ۱۳۷۳ و ۱۳۷۶.
- 29- Robert E. Dowse, John A. Hughes, *Political Sociology*, New York, John Wiley & Sons, 1975, pp. 200-202.
- ۳۰- برتران بدیع، دو دولت، قدرت و جامعه در غرب و در سرزمین‌های اسلامی، ترجمه احمد نقیب‌زاده، انتشارات باز، ۱۳۷۹، صص ۵۱-۳۸.
- ۳۱- فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، پیام، ۲۵۳۵، صص ۱۰۳-۵۲.
- ۳۲- ملک الشعراى بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسى ایران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۸.
- 33- Rene Remond, *Introduction à l'histoire de notre temps*, vol 2: *Le XIXe siècle*:

1815-1914, Paris, Seuil, 1974, pp. 158-174.

۳۴- عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، کتاب‌فروشی زوار، جلد ۲، ص ۹۵.

۳۵- علی اکبر سیاسی، گزارش یک زندگی، لندن، پاک‌پرینت، ۱۳۶۶، ص ۲۰.

۳۶- محمد علی فروغی، «تاریخچه حقوق»، مجله تعلیم و تربیت، اداره کل انطباعات وزارت معارف، شماره ۱۰، سال ۶، دی ماه ۱۳۱۵، ص ۷۲۶.

۳۷- مرکز اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۲۸، پرونده ۷، سال ۱۳۲۷ ه.ق.

۳۸- چنگیز پهلوان، در زمینه ایران‌شناسی، ناشر مؤلف، ۱۳۶۷، صص ۶-۳۴۴.

۳۹- حسین محبوبی اردکانی، تاریخ تحول دانشگاه و مؤسسات عالی آموزشی ایران در عصر پهلوی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، ص ۴۷.

۴۰- همان، صص ۵۷-۵۵.

41- Pierre - Jean Simon, *Histoire de la sociologie*, PUF, 1991, pp. 183-187.

۴۲- در این باره نگاه به خاطرات یا کتاب‌های علم الرجال عرایض فوق را به ثبوت می‌رسانند. برای مثال نک، سعید نفیسی، خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی، به کوشش علیرضا اعتصام، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱.

